

تأثیر «مجیر» بیلقانی در اشعار «سراجی» خراسانی

پرفسور نذیر احمد
دانشگاه اسلامی علیگره

مجیرالدین بیلقانی از مردم بیلقان از توابع شروان بود. او تحصیلات ادبی و شعری خود را نزد خاقانی شروانی (م: ۵۹۵) به پایان رسانید، اما در آخر میان شاگرد و استاد چنان اختلاف شدیدی رونما شد که کار به هجو کشید.^۱

«مجیر» به دربارهای اتابکان آذربایجان یعنی شمسالدین ایلدگز (۵۵۵-۵۸۶)، نصرهالدین جهان پهلوان (۵۶۸-۵۸۱) و قزل ارسلان (۵۸۱-۵۸۷) اختصاص داشته و بعلاوه به ارسلان بن طغرل سلجوقی (۵۵۱-۵۷۱) هم متعلق بوده.

در باره تاریخ وفات «مجیر» در میان تذکره نویسان اختلافی است. آقای صفا سال ۵۸۶ هـ را تاریخ وفات او قرار می دهد.^۲

«سراجی» خراسانی یکی از شاعران توانای سده ششم و هفتم می باشد. اگرچه تذکره نویسان او را «سراجی» سگزی می نویسند اما او خود را چندین بار «سراجی» خراسانی خوانده است^۳، مثلاً:

فخر بر مکران نمود اندر هوای خدمتت گرچه اصل پاکش از خاک خراسان در رسید

*

بنده داعی «سراجی» آنکه اندر مدح تو طرز الفاظش چو الفاظ خراسانی بود

*

۱ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۷۲۱.

۲ همان، ص ۷۲۳.

۳ مقدمه دیوان «سراجی»، ص ۵.

من ثنای تو بالفاظ خراسان گویم که مرا آب و گل از خاک خراسان برخاست از این اشعار پیداست که «سراجی» چندی در مکران (بلوچستان حالیه) بوده و پادشاهان محلی آن جا را که نام‌های اکثرشان در تاریخ ضبط نشده، مدح گفته، از آن جمله تاج‌الدین ابوالمکارم و برادرش نصرت‌الدین ابوالخطاب از همه بیشتر مورد توجه او هستند. تنها در مدح ابوالمکارم اقلاً ۲۱ منظومه در دیوان «سراجی» وجود دارد. این منمدوح بنا به گفته منهاج‌الدین معاصر سلطان غیاث‌الدین محمد بن سام (۵۵۶-۵۹۹) و معزالدین محمد بن سام (۵۹۶-۶۰۲) بوده، و بنا بر این واضحست که تاج‌الدین ابوالمکارم خیلی پیش از ۵۹۹ هـ فرمانروای مکران بود.

شمس‌الدین ایلتمش فرمانروای هند بود. معلوم نیست که «سراجی» به دربار این پادشاه باریافت یا نه، اما در دیوانش هیچ منظومه به مدح این سلطان یافته نمی‌شود، و از آن می‌توان حدس زد که شاید سلطان او را معزز نه داشته، اما وابستگی او با امرای دربار و وزیر با تدبیر قوام‌الدین نظام‌الملک جنیدی مسلم است. او در مدح وزیر و پسرانش و بعضی اعضای خانواده‌اش قصیده‌ها ساخته، و از امرای دربار مانند عزالدین یحییار و دیگران را مورد ستایش قرار داده. او دو شاهزاده یعنی ناصرالدین محمود و غیاث‌الدین را مدح کرده و در ستایش سلطان ناصرالدین محمود چندتا منظومه نوشته.

«سراجی» در ۶۲۸ هـ برای حج رفته و از زیارت مدینه منوره سرفراز شده و در روضه حضور اقدس صلوات الله علیه قصیده پُر تأثیر سروده که بدین طور شروع می‌شود:

آخر از فضل عمیم کردگار مصطفی
آمدم بعد از مشقت در جوار مصطفی

تاریخ این منظومه از این بیت می‌توان اخذ کرد:

سال بر تاریخ خا و کاف و حا با آن بهم شد تمام این خوش قصیده در جوار مصطفی
درباره تاریخ درگذشت «سراجی» اطلاعی در دست نیست، اما به قول تقی کاشی او در سال ۶۵۲ هـ وفات یافته. چون قول دیگر در این باره یافته نمی‌شود، و تقی کاشی بعضی اطلاعات نادرستی درباره شاعر داده است، بنا بر این نمی‌توان گفت که قولش

درباره تاریخ وفات «سراجی»، تا چه حد درست است.^۴

دیوان «سراجی» به تصحیح راقم السطور که مبنی است بر دو نسخه، نسخه علیگره و نسخه دانشگاه تهران، در سال ۱۹۷۲ با مقدمه و تعلیقات مفصل بدین ترتیب از چاپ درآمده:

مقدمه فارسی	یک-چهار
متن شامل قصاید و ترکیب و ترجیع‌بند بترتیب تهجی	۳۵۲-۱
تعلیقات و فهارس	۶۲۶-۳۵۳
مقدمه انگلیسی	۱-۶۱

با وصف اینکه «سراجی» شاعری توانا بود، اما او تحت تأثیر شاعران دیگر بحدی قرار یافته که بعضی جاها او را نمی‌توان از الزام سرقت بری‌الذمه داشت. شاعرانی که «سراجی» مخصوصاً از آنها پیروی نموده بقرار زیراند:

«انوری»، «مجیر بیلقانی»، «حسن غزنوی»، «ادیب صابر»، «لامعی»^۷

۴ مقدمه دیوان، ص ۳۳.

۵ همان، ص ۵۰-۵۱، اقلاً هشت قصیده در پیروی حسن نوشته و مطلع‌های آنها در آن جا ضبط شده.

۶ چند قصیده در وزن قصیده‌های ادیب صابر یافته می‌شود. بعضی ابیات یک قصیده از هر دو شاعر ذیلاً نقل می‌شود:

سراجی: (دیوان، ص ۱۷۷)	ادیب صابر: (دیوان، ص ۱۷)
چه آفت است بدان جزع دلستان اندر	چه حلقه‌هاست بدان زلف تابدار اندر
چه حالت است بدان لعل جان فشان اندر	چه غمزه‌هاست بدان چشم پُر خمار اندر
نگارخانه چین پیش چشم من باشد	
چو بنگرم برخ و زلف دلستان اندر	
بسوگران که ببینش صد هزاران دل	هزار دل نه یکی دل چو روی او بینی
نثار او سزد و جان بدان میان اندر	نثار او سزد و جان بدان نثار اندر
نشان نداد کسی از طریق حسن و جمال	بحسن و ملح بسی بتپرست جست و نیافت
بستی چنو بهمه بلخ و بامیان اندر	بستی چنو بهمه تبّت و تثار اندر

«فلکی شروانی» و غیر ذالک.

«بدیعی» ترکوه یکی از شاعران معاصر «سراجی» است.^۸ «بدیعی» در اشعار خود «سراجی» را به بزرگواری ذکر نموده، اما اینها بعضی فقرات و مرکبات را عیناً از یکدیگر گرفته‌اند، مثلاً:

«سراجی»

«بدیعی»

نکرد با تو زبردستی اندر این عالم
بزرگتبد فیروزه‌گون مگر که نگین

با تو زیر گنبد فیروزه‌گون هرگز نکرد
هیچ موجودی زبردستی مگر انگشتی

*

*

شاه بن شه ابن شه فرزند سلطان شاه کو
آنکه آمد صرف افعال کرم را مصدری

هست از ذات تو مشتق اسم جود و زان‌کنند
دست و طبعش صرف افعال کرم را مصدری

*

*

بزرگوارا عید خجسته روی نمود
طرب که لایق حال است روز عید الیق
روا مدار که ترکان رنج و فاقه مرا
کنند چهره جو التون و اشک چون یرمق

رغبت بطرب لایق حال است درین وقت
با زخمه و آواز دل آویز تو الیق
ترکان امید از کف طغرل شه جودت
هستند غنی گشته به التون و به یرمق

*

*

۷ نگاه کنید بیت‌های زیر از «سراجی» و لامعی:

سراجی (دیوان، ص ۱۵)

لامعی (مونس الاحراء، ص ۹۶۵)

یارم چو نعل بست بعزم شکار اسب
گفت ای غلام زود بزین اندر آراست

مه روی من بخواست بعزم شکار است
گفت ای غلام خیز بزین اندر آراست

اما این قصیده در مجموعه لطایف (نسخه موزه بریتانیا، ورق ۱۰۱، بنام کمال‌الدین فرقدی و نیز در دیوان کمال اسماعیل اصفهانی شامل است. (چاپ بحرالعلوم، ص ۹۷۳)، رک: تعلیقات دیوان

«سراجی»، ص ۳-۳۷۲،

۸ رک: مقدمه دیوان «سراجی»، ص ۳۶-۴۵.

چه گفت گفت که ای چون زمانه بد پیوند

چه راند راند که ای چون ستاره دورنشین

در منظومه زیر «سراجی» از «انوری» چندان استفاده نموده که به سرحد

سرقه رسیده، مثلاً:

«سراجی»^۹ (دیوان ص ۳۱۷-۳۲۲)

جام او و عزم او هنگام صلح و گاه جنگ

خاک را داده درنگ و باد را داده شتاب

*

جود و دست‌هر دو همزادند همچون رنگ و گل

کی توان کردن جدا رنگ از گل و بو از گلاب

*

حاسد از تیغت خروشان راست چون رعد از غریو

دیده چون ابراز سرشک و جان چو برق از اضطراب

*

اطلس عمر عدو از آفتاب خنجرت

هر نفس ریزان شود همچون قصب در ماهتاب

*

هرکه از بزم تو غائب هست نوید از جهان

راست گفتست آنکه گفتست این مثل من خاب خاب

*

گر هوا از بحر دستش ابر برگردون کشد

باللهام گر در سر دندان شود با لاف رعد

«انوری» (دیوان، ص ۲۵-۲۷)

بای حلم تو ندارد خاک هنگام درنگ

تاب حکم تو ندارد باد هنگام شتاب

*

جود و دست‌هر دو همزادند همچون رنگ و گل

کی توان کردن جدا رنگ از گل و بو از گلاب

*

اشک چون باران زکثرت دیده چون ابراز سرشک

نوحه چون رعد از غریو جان چو برق از اضطراب

*

تا طلوع آفتاب طلعت تو کی بود

یک جهان جان بود و دل همچون قصب در ماهتاب

*

از جهان نوید گشتم چون ز تو غائب شدم

هرکه گفت از اصل گفتست این مثل من خاب خاب

*

باللهام گر در سر دندان شود با لاف رعد

۹ منظومه «سراجی» بروش مسمط است و منظومه «انوری» بطرز قصیده.

خود نبارد جز که آب زندگانی از سحاب

*

هر سپهر ملک را اقبال تو صاحب قران

هم جهان عدل را انصاف تو مالک رقاب

*

ملک و ملت را ز دیوان بلا داری مصون

از کمان چون سپهر خود به تیر چون شهاب

*

سیر امرت چون مسیر اختران بی ارتداد

دور عزمت چون قضای آسمان بی انقلاب

*

گر خیال تیغ تو بر خاک تبت بگذرد

خون شود بار دگر در ناف آهو مشک ناب

*

در جهان جباه لشکرگاه تمکین ترا

خیمه اندر خیمه بادا و طناب اندر طناب

*

از بلندی باد جای ناصحت فوق الفلک

باد در گیتی مکان حاسدت تحت التراب

فی المثل گر بارد آب زندگانی از سحاب

*

ای سپهر ملک را اقبال تو صاحب قران

وی جهان عدل را انصاف تو مالک رقاب

*

ملک را کلک تو از دیوان دولت پاک کرد

ملک گوئی آسمان استی و کلک تو شهاب

*

سیر عزمت همچو سیر اختران بی ارتداد

دور عزمت چون قضای آسمان بی انقلاب

*

گر نوید نام باست بر در شهر تبت

خون شود بار دگر در ناف آهو مشک ناب

*

در جهان جباه لشکرگاه اقبال ترا

خیمه اندر خیمه بادا و طناب اندر طناب

*

از بلندی پایگاه دولتت فوق الفلک

وز نژندی جایگاه دشمنت تحت التراب

چنانکه در فوق ذکر شده «سراجی» در تحت تأثیر «مجیر» بیلقانی قصیده‌ها نوشته

است، چنانکه در قصیده زیر او را استاد عالم قرار داده، بعضی اشعار از قصیده «مجیر»

نیز بالمقابل درج شده:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۰۱)

«مجیر»

نه صدف را باز پر لولوی مکتون کرده‌اند

صد هزاران لولو اندر نه صدف چون کرده‌اند

روز لیلی حسن تا در لیل لیلی زلف رفت

روی گردون پر ز آب چشم مجنون کرده‌اند

زهره همچون مشتری مسرور در رقص است از آنک

یوسف خورشید را در چاه مسجون کرده‌اند

در بهار آسمان بر جوئیبار کهکشانشان

حوضک نیلوفری پُر نرگس اکنون کرده‌اند

باز بی نوک قلم بر تخته مینای چرخ

کاتبان دور میم ماه را نون کرده‌اند

شاه عادل بوالمکارم شهریار برو بحر

کز همای همتش عالم همایون کرده‌اند

آن سلیمان همتی کاندر سخا از دست او

عالم شش روزه را یک لقمه نون کرده‌اند

قطره آبست تیغش تشنه از خون عدو

آب دیدستی که او را تشنه خون کرده‌اند

وز برای رمح قدرت زرگران آسمان

طاسک پرچم هم از نه طاس مدهون کرده‌اند

قطره از ابر دستت افتاد اندر زمین

از وجودش دجله و دریای جیحون کرده‌اند

این بران وزن است کآن استاد عالم گفته‌است

طارم زرین که درج در مکتون کرده‌اند

طارم زرین که درج در مکتون کرده‌اند

طاق از رزق بین که جفت گنج قارون کرده‌اند

پیشکاران شب این بام مقرنس شکل را

باز بی سعی قلم نقش دگرگون کرده‌اند

سبز خنگ چرخ را از بهر خاتون هلال

این سرافسار مرصع بر سر اکنون کرده‌اند

از برای قدسیان سسی پاره افلاک را

این ده آیت‌های در یارب چه موزون کرده‌اند

خرده کاری بین که در مشرق تنق باقان شب

دق مصری را نورد ذیل اکسون کرده‌اند

پرچم شب شاید از بر رمح ثاقب بسته‌اند

طاسک پرچم ز طاس آسمان چون کرده‌اند

یارب این شام دوالک باز و صبح زود خیز

چند بر خون دل خاصان شبخون کرده‌اند

چرخ پنگانست و می ماند بدان شکل شفق

کزدل روحانیان پنگان پراز خون کرده‌اند

صد هزاران چشم و یک ابروست بر رخسار چرخ

تا زمیم ماه نقاشان شب نون کرده‌اند

زهره سر تپای همچون ذره در رقص است از آنک

کم زنان آسمانش باده افزون کرده‌اند

نسر طایر را چو باز چتر سلطان جهان

در کریز طارم پیروزه میمون کرده‌اند

در قران نطق و ترتیب سخن طبع مرا باز در مغرب یک اندازان ز خون آفتاب
با «مجیر» اندر ازل گوئی که مقرون کرده اند پرورز دراعه افلاک گلگون کرده اند
تأثیر «مجیر» نه فقط در پیروی بحر و ردیف و قافیه اش می باشد، بلکه در مطالب و
سبک بعضی اشعار نیز دیده می شود.

قطعه «مجیر» که در فوق نقل شده «سراجی» را تحت تأثیر خود قرار داده و «سراجی»
اقلاً بیت ذیل تقریباً از اول الذکر نقل نموده:

«سراجی» دیوان ص ۵۷

«مجیر»

کز آرزوی صدر تو شد مدتی مدید از آرزوی بزم تو کز آسمان به است
کاین بنده در شکنجه صدگونه ابتری است این خسته در شکنجه صدگونه ابتری است
«سراجی» قصیده زیر در پیروی «مجیر» ساخته و در قوافی قدری تغییر داده مثلاً:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۳۹-۱۴۰)

«مجیر»

سرزلفش پریشان می نماید دم گیتی معتبر می نماید
بگل بر عنبر افشان می نماید چمن از خلد خوشتر می نماید
«سراجی» بالسان الثور معنی لسان الثور را بین وقت مدحش
چو جوزای سخن دان می نماید که چون جوزا سخن ور می نماید
«سراجی» قصیده زیر را در پیروی یک غزل از «مجیر» ساخته، چند ابیات از هر دو
منظومه ذیلاً نقل می شود:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۸)

«مجیر»

سر مست و بی قرار و دل آزار نیم شب با ره روان شدم بدر یار نیم شب
آمد بعربده بر ما یار نیم شب بستم بسوی حضرت او یار نیم شب
بازلف دلربای و دو رخسار همچو روز درگه چو آهنین بدو مسمار آتشین
بالعلل دُر نثار و شکر بار نیم شب آهم نه درگذاشت نه مسمار نیم شب
آن دلبری که آمد و پای دلم بیست خورشید بود قافله سالار آسمان

دست غمش به طرّه طرّار نیم شب بر بست رخت قافله سالار نیم شب
بر کارگاه کن فیکون بر تنیده اند شب را هزار طره فزون بود کس ندید
از بود روز خصم تو یکتار نیم شب بی آه سرد ز آن همه یکتار نیم شب
پس من پیای بکر معانی «مجیر» وار چون مهره سفته شد دلم از بسکه برگرفت
باشب روان شدم بدر یار نیم شب مهر از در خزانه اسرار نیم شب
ای من غلام او بدل و جان که گفت آن آواز داد هاتف عرشی حذر کنید
سر مست و بی قرار و دل آزار نیم شب کامد حریف مست دگر بار نیم شب
معلوم نشد که مصراع: سر مست الخ که در ابیات «سراجی» دو بار آمده از کیست، اما
از «مجیر» نیست.

«سراجی» قصیده ای در یکی از مقبول ترین وزن که در آن شاعران مانند
«حسن غزنوی»^{۱۰}، «شرف الدین شفروه»^{۱۱}، «کمال اصفهانی»^{۱۲}، «امیر خسرو»^{۱۳} و غیره^{۱۴}

۱۰ «حسن غزنوی» گفته:

زمانه دامن اقبال شهریار گرفت

سعادتش جو دل و دیده در کنار گرفت
(دیوان، ص ۲۲)

۱۱ «شرف»:

دلی که جانی بران زلف بی قرار گرفت

قرار بر سر آتش به اختیار گرفت
(دیوان «سراجی»، ص ۷۳، ح)

۱۲ «کمال»:

طراوتی که جهان از دم بهار گرفت

شریعت از نفس صدر کامگار گرفت
(دیوان، طبع بحر العلوم، ص ۸۶)

۱۳ مجموعه لطایف (نسخه موزه بریتانیا، ورق ۲۱۳ب) این دو بیت بنام امیر خسرو دارد:

رسید سبزه تماشا کنان پس از سالی

بعرصه چمن و راه جو بیار گرفت
بخاست سبزه تر آب را کنار گرفت

۱۴ «حسن نظامی» این دو بیت بدون ذکر شاعر آورده:

ز بسکه روز دغا ابلق تو جولان کرد

هوای طارم فیروزگون غبار گرفت

قصیده نوشته‌اند، دارد، اما او هیچ یکی از اینها را پیروی ننموده بلکه در تحت تأثیر «مجیر» بیلقانی نوشته و تقریباً همه قوافی را بعد از تغییر جزئی در ردیف، از «مجیر» گرفته، «سراجی» در بعضی منظومه‌ها «مجیر» را به احترام یادآور شده ولی در این منظومه اصلاً بذکرش نپرداخته. بنده ذیلاً آیات هر دو شاعر را درج می‌کنم تا معلوم شود که «سراجی» اثر «مجیر» را تا چه حدی قبول نموده:

«سراجی» دیوان، ۷۲ بیعد

«مجیر» (راحة الصدور، ص ۲۰۵)

توئی که بر رخ تو نیکوئی قرار گرفت
ای رخ تو رنگ نو بهار گرفته
زمانه از رخ تو رنگ نو بهار گرفت
بر رخ تو نیکوئی قرار گرفته

*

*

بطره سنبل تو عقل را بطیره ببرد
بطره تو عقل را بطیره ببرد
بغمزه نرگس تو فتنه را شکار گرفت
غمزه تو فتنه را شکار گرفته

*

*

ز جام عشق تو عقلم همیشه سرمستست
عقل مرا کوز جام عشق کو مستست
از آتش بی لب میگون تو خماری گرفت
بی لب میگون تو خماری گرفته
رخ تو بود بتا لاله زار حسن و جمال
از سرتیغ بنفشه رنگ سواران
بنفشه آمد و اطراف لاله زار گرفت
خاک همه شکل لاله زار گرفته

*

*

تو از کنار شدی، بی تو مردم چشمم
تو نشی اندر میان و من ز غم تو
بساکه خون دل و دیده در کنار گرفت
خون دل و دیده در کنار گرفته

*

*

چو روزگار مرا غصه داد فرقت تو
داده مرا روزگار غصه و با من

خیال روی تو از بسکه لاله بار آورد

بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت

بدید و هم صفت دور روزگار گرفت
فرقت تو رنگ روزگار گرفته

*

*

جفا و جور مکن زینهار بر دل من
جور مکن زینهار بر دل آن کو
چو تاب حلقه زلفت بزینهار گرفت
دامن عشقت بزینهار گرفته

*

*

چو من شکازی شوریده دل هزار گرفت
چون من شوریده دل هزار گرفته

*

*

نثاروار مرا عشق تو بزیز قدم
من چو نثار او فتاده زیر پی غم
ببرد و از نم چشمم جهان نثار گرفت
وز نم چشمم جهان نثار گرفته

*

*

ز آرزوی رخ چون بهار تو اشکم
دیده من دایماً از اشک فشانی
ز دیده قاعده ابر نو بهار گرفت
قاعده ابر نو بهار گرفته

*

*

بتازه کردن جان و بدل گشائی طبع
روی تو در دلبری و دیده گشائی
رخ تو عادت انصاف شهریار گرفت
عادت انصاف شهریار گرفته

*

*

خدایگان بزرگان دهر تاج الدین
شاه جهان ارسلان که در چمن ملک
کنز آب خنجر او شاخ فتح بار گرفت
آمد ازو شاخ فتح بار گرفته

*

*

که نقد جود و کرم از کفش عیار گرفت
نقد ظفر را ازو عیار گرفته

*

*

به تیغ ملک جهان آفتاب وار گرفت
سلک جهان آفتاب وار گرفته

*

*

همیشه مور مکان در دهان مارگرفت *
 مور مکان در دهان مارگرفته *
 جهان ز خنجر او صدمه اعتبارگرفت *
 هست جهان صدمه اعتبارگرفته *
 سپهر کرد شمارخسان دور سپهر *
 کرده شمارخسان زمانه پس اول *
 نخست دشمن او را دران شمارگرفت *
 دشمن او را در آن شمارگرفته *
 ز آستین کرم موج زرفشان کفش *
 موج کف زرفشان او گه بخشش *
 گذشت و دامن آن سقف زرنگارگرفت *
 شه ره این سقف زرنگارگرفته *
 ز بیم او فستنه از میان جهان *
 فستنه مدبر ز بیم سلطنت اوست *
 رمید و گوشه عزلت با اختیارگرفت *
 گوشه عزلت با اضطرارگرفته *
 ز بهر سگه و خطبه بنام و کنیت او *
 خطبه و سگه ز نام و کنیت عالیش *
 زمانه مایه و قانون افتخارگرفت *
 مایه و قانون افتخارگرفته *
 زهی ز تیغ تو بازوی شرع گشته قوی *
 ای ز تو بازوی شرع گشت قوی حال *
 بزخم تیغ تو بنیاد دین قرارگرفت *
 وی بستو بنیاد، دین قرارگرفته *
 سعیر سینه بدخواه تو شرارگرفت *
 سینه بدخواه او شرارگرفته *
 هرآنچه دور فلک راست مشکل و دشوار *
 هر چه فلک را نموده مشکل و آسان *
 ملک به تیغ تو آسان نمود و خوارگرفت *
 تیغ فلک صولت تو خوارگرفته *

شدست آب جهان روشن از کفت که کفت *
 آب جهان روشن از تو گشت که داری *
 جهان گرفت و به شمشیر آب دارگرفت *
 ملک به شمشیر آب دارگرفته *
 نهاد و شخص ستم را نزار و زارگرفت *
 ای ز تو شخص ستم نزارگرفته *
 تو حاکمی بجهان درو هرکه جز توشه است *
 تو حاکم عالم توئی و هرکه جز از تست *
 اگر گرفت همین ملک مستعارگرفت *
 نیست بجز ملک مستعارگرفته *
 ستاره بختی بخت ترا مهارگرفت *
 بختی بخت ترا مهارگرفته *
 ز بهر عدل و عمارت برای خلق جهان *
 دور سپهر ز بهر عدل و عمارت *
 جهان خود از جم و کسرت یادگارگرفت *
 از جسم و کسرت یادگارگرفته *
 در تو کعبه بختست هرکه رفت ازو *
 هست درت کعبه ای که هرکه ازو رفت *
 گذاشت منبر اقبال را و دارگرفت *
 منبر بگذاشتت و دارگرفته *
 سپاه جود تو تا روم و زنگبارگرفت *
 تا بدر روم و زنگبارگرفته *
 فضای مرکز چرخ سبک مدارگرفت *
 رتبت چرخ سبک مدارگرفته *
 ثبات کوه احد مایه وقارگرفت *
 کوه احد مایه وقارگرفته *
 خدایگانا آن دم که در صف هیجا *
 اینت عجب ز آن زمان که در صف هیجا

دو لشکر از دو طرف سازگار زار گرفت بود عدو سازگار زار گرفت

*

*

سپهر مانده پیاده به پیش گرد سوار خسرو گردون ز عجز ناله پیاده
دران زمان که زمین صدمه سوار گرفت عرصه روی زمین سوار گرفته

*

*

ز تیغ نیلوفر پر دلان چو گل بشکفت از سرتیغ بنفشه رنگ سواران
سرای خاک درت رنگ لاله زار گرفت خاک همه شکل لاله زار گرفته

*

*

بصدمه سم سمند دلاوران گه کار صدمه سم سمند وقت دویدن
عذار چشمه خورشید را غبار گرفت چشمه خورشید در غبار گرفته

*

*

دران زمان تو چو حیدر میان قلب و عدو شده بقلب ایستاده چون حیدر
ز زخم تیغ تو آسیب ذوالفقار گرفت تیغ بکف همچو ذوالفقار گرفته

*

*

عنان فتح و طفر در رکاب شاه مظفر فتح و طفر در رکاب شاه مظفر
رسید نصرت و فتراکت استوار گرفت رفته و فتراکش استوار گرفته

*

*

گلی است زاده طبعش بیاغ مدحت تو ای که گل تازه رستست از چمن جان
چنانکه در چمن روح جو بیار گرفت نه چو گل از طرف جو بیار گرفته

*

*

بزخم قاعده برق سیل بار گرفت قاعده برق سیل بار گرفته
«سراجی» یک قصیده دیگر به پیروی «مجیر» نوشته (به تغییر ردیف) و اکثر قوافی و

مضامین از او برگرفته. بعضی اشعار از هر دو منظومه ذیلاً بالمقابل درج می شود:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۳۱ بیعد)

«مجیر»

سرزبالین قیروان برداشت ناتوان چرخ کرد بسالش چرخ
رخ زده لیز قیروان بنمود سرزبالین قیروان برداشت

*

*

زاغ مشکین شب اگر چه هزار زاغ مشکین شب اگر چه هزار
بیضه از روی آشیان بنمود بیضه از روی آشیان برداشت

*

*

آنکه با او فلک سپر بنهاد آنکه با او فلک سپر بنهاد
چون کمند فلکستان بنمود چون کمند فلکستان برداشت

*

*

شیشه آسمان چو باده بریخت شیشه آسمان چو باده بریخت
راست کو تیغ شیشه سان بنمود راست کو تیغ شیشه سان برداشت

*

*

گرد نان را سر و کله برداشت سرگردن کشان چو تاج خروس
چون سرتیغ سرفشان بنمود بسرتیغ سرفشان برداشت

*

*

شیشه رفعتش ز خرمن قدر شیشه رفعتش ز خرمن قدر
جو جو از راه کهکشانشان بنمود جو جو از راه کهکشانشان برداشت

*

*

از برای طناب حلق عدوش از برای طناب حلق عدوش
چرخه چرخ ریمان بنمود دست گردون بریمان برداشت

*

*

پشت چرخ سبک رو آمد خشم پشت چرخ سبک رو از چه خم است

تا برو گرز سرگران بنمود
 *
 نام و ناموس تو به هفت اقلیم
 نام و ناموس هفت خوان بنمود
 *
 بر بزرگیت دل کسی نه نهاد
 که رهش عقل خرده دان بنمود
 *
 پیش گلشن ثنات می خواندم
 باغ از آن کلک ضیمران بنمود
 *
 بخدائی که امر او زدو حرف
 هفت گردون ز یک دغان بنمود
 *
 جاودان باد عمر شاه جهان
 تا فلک دور جاودان بنمود
 *
 بر مراد هوای ایشان باد
 هر چه این خطه هوان بنمود
 چند بیت از منظومه دیگری که «سراجی»^{۱۵} در تحت تأثیر «مجیر» بیلقانی گفته، همراه
 ابیات آخرالذکر ذیلاً آورده می شود:

۱۵ اگرچه قوافی و ردیف هر دو جداگانه است، اما بعلمت اینکه «سراجی» بعضی مطالب و الفاظ و تراکیب را از «مجیر» گرفته، پیروی او واضح می شود.

سراجی» (دیوان، ص ۶۹)
 طرف مجوی که از روزگار نتوان یافت
 ز روزگار دل شاد خوار نتوان یافت
 *
 عروس خوش دلی اندر کنار نتوان یافت
 *
 کدام دست که در ماتمش به سینه زدن
 هزار پنجه چو دست چنار نتوان یافت
 *
 حجاب گنبد گوهر نگار نتوان یافت
 *
 بجنب درگه او چار طاق گردون را
 به مرتبت یکی از صد هزار نتوان یافت
 *
 چو مار کوفته سرکیست دشمنش کورا
 بشکل مورچه ز ناردار نتوان یافت
 *
 عدوش اگر چه شود زهره بریشم زن
 چو کرم پيله جز اندر حصار نتوان یافت
 *
 عدوش شاه نباشد نه نیز شه چو عدو
 هلال فربه و گردون نزار نتوان یافت
 *
 «سراجی»
 مرا که کار غم عشق یار خواهد بود
 بیا ببین که ازان به چه کار خواهد بود
 *
 عروس فتح و ظفر در کنار خواهد بود
 *
 ز بهر ریزه خوانش دو دست روح الله
 هزار پنجه چو دست چنار خواهد بود
 *
 قباى قبه گوهر نگار خواهد بود
 *
 که فرّو مرتبه خسروان عالم خاک
 ز فرّ او یکی از صد هزار خواهد بود
 *
 چو مار ناکس و زنهار خوارم ار نه عدوش
 بشکل مورچه ز ناردار خواهد بود
 *
 عدوش گرچه شود زهره بریشم زن
 چو کرم پيله هم اندر حصار خواهد بود
 *
 گه لطافت و رافت و هیبت و نهیش
 هلال فربه و گردون نزار خواهد بود
 *
 «مجیر»

رسید خصم بدوزخ ز تیغ او یکبار
رسید خصم بدوزخ ز تیغ او گه رزم
روا بود که قیامت دو بار نتوان یافت
مگر قیامت خصمش دو بار خواهد بود

*

*

خدایگانا جز بر کمال رفت تو
بدان نفس که بود دستگیر ما و شما
لطیفه کرم کردگار نتوان یافت
لطیفه کرم کردگار خواهد بود

*

*

بدرگه تو که پاینده باد همچو سراج
«مجیر» بر دل او تابه گوشمال اجل
ثناگزین و معانی گزار نتوان یافت
ثناگزین و معانی گزار خواهد بود
منم که چون به هنر جامه سخن باقم
منم که چون به هنر جامه سخن باقم
بجز ثنای تو اش بود و تار نتوان یافت
ز مدحت تو برو پود و تار خواهد بود

بنده بر این اکتفا می کنم و گرنه در دیوان سراج الدین خراسانی بسیار اشعاری را می توان نشان داد که در پیروی از مجیرالدین بیلقانی ساخته شده. از اشعار فوق می توان دانست که «سراجی» نه محض از «مجیر بیلقانی» پیروی کرده بلکه صراحتاً از اشعارش سرقت نموده. جای حیرتست که گوینده ای مانند «سراجی» تعدادی از اشعار دیگران را بنام خود آورده است و چنانکه معلومست «مجیر» از «سراجی» تقریباً پنجاه سال متقدم بود، گویا هر دو تاجدی معاصر بودند. این چنین سرقت از کلام معاصر خیلی عجیب بنظر می آید.

